

مسئولیت پرداخت دیه در جنایات کمتر از نفس و در فرض عدم دسترسی به جانی؛ اعتبارسنجی ضمان تریبی جانی، عاقله و بیت‌المال

یزدان طاهرآبادی * گروه فقه و حقوق جزا، مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران.
yazdan19111371@gmail.com

چکیده

مسئول پرداخت دیه در جنایت مادون نفس، در فرض عدم دسترسی به جانی کیست؟ جستار حاضر درصدد است تا با روش اجتهادی، نظریه «ضمان تریبی جانی، عاقله و بیت‌المال» را که توسط عده کثیری از فقیهان امامیه در قتل عمد و شبه عمد در فرض فرار یا فوت جانی مقبول واقع شده است، در جنایات کمتر از نفس اعتبارسنجی کند. برای اثبات این نظریه در موضع اخیرالذکر، به عمومیت تعلیل فراز «لا یبطل دم امرء مسلم» و «فلم یقدر علیه» در روایت مورد استشهاد تمسک شد که هیچکدام تمام نبود و عمومیت تعلیل فراز اول با پنج نقد، و تعلیل فراز دوم با سه نقد مواجه گردید. لذا رویکرد قانونگذار ایرانی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که در جنایت مادون نفس در فرض فرار یا فوت جانی، ابتدا خود جانی را ضامن دانسته و اگر وی مالی نداشت، بیت‌المال را مسئول پرداخت دیه دانسته، مخدوش است و بر بنیاد نتیجه این پژوهش، تنها خود جانی ضامن است و عاقله یا بیت‌المال اصولاً فاقد مسئولیت خواهند بود.

واژگان کلیدی: جنایت بر نفس، جنایت مادون نفس، جنایت عمد، جنایت غیرعمد، دیه، عاقله.

مقدمه

مجازات جنایت عمدی، بنابر نظر مشهور فقیهان امامیه قصاص است،^۱ و پرداخت دیه متوقف بر رضایت طرفین یا عدم جواز و یا عدم امکان قصاص است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۲۹) یکی از مسائل مهمی که در مبحث جنایات اعم از عمد و غیر عمد مطرح می‌باشد این است که، اگر مرتکب جنایت کمتر از نفس (جرح، ضرب، قطع و...) از دسترس خارج شود؛ مثلاً فرار یا فوت کند، از آنجا که موضوع قصاص منتفی می‌شود و دیه بنابر نظر برخی از فقیهان باید پرداخت شود (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۴۸) مسئول پرداخت دیه چه فرد یا نهادی خواهد بود؟ واژه «عدم دسترسی» در محل بحث مفهومی فراگیر است که افزون بر فرار و فوت مواردی همچون صورتی که جانی در مکانی است که امکان دسترسی به او نباشد را نیز دربرمی‌گیرد؛ مانند اینکه در جزیره ای است که هیچ کس توان رفتن به آنجا را ندارد، یا در خانه ای است که به دلیل شرایط آن امکان دسترسی به او نیست، یا به اسارت در آمده و یا گروگان گرفته شده و اجازه ملاقات ندارد. توجه به این نکته لازم است که عدم دسترسی در این نوشته غیر از عدم شناسایی است؛ مراد از عدم دسترسی این است که قاتل مشخص است، اما در دسترس نیست، اما عدم شناسایی به این معناست که قاتل مشخص نیست. اهمیت موضوع بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا در بسیاری از موارد که جانی جنایتی در کمتر از نفس وارد می‌کند، خصوصاً در موارد قطع و جراحات متعدد برای مجازات نشدن، فرار کرده تا مجنی علیه و دستگاه قضا به او دسترسی پیدا نکنند.

^۱ در ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی آمده است: «قصاص مجازات اصلی جنایات عمدی بر نفس، اعضاء و منافع است که به شرح مندرج در کتاب سوم این قانون اعمال می‌شود.»

برخی از فقیهان در قتل عمد^۲ و شبه عمد^۳ بر این باورند که در فرض فرار یا فوت ابتدا جانی ضامن است و دیه باید از اموال او پرداخت شود، و در صورتی که مالی نداشت نزدیکانی که از او ارث می‌برند یا عاقله ضامن هستند و در صورتی که نزدیکانی نداشت یا توان مالی نداشتند، بیت المال ضامن است. قانونگذار جمهوری اسلامی ایران در ماده ۲۶۰ و ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ همین نظر را اختیار کرده بود. حال سوالی که در این جا قابل طرح است، این است که آیا می‌توان این ضمان ترتیبی را در جنایت کمتر از نفس نیز پذیرفت؟ اهمیت بررسی این موضوع آنگاه هویدا می‌شود که قانونگذار جمهوری اسلامی در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با حذف ضمان نزدیکانی که ارث می‌برند، ترتیب ذکر شده را نپذیرفته و تنها به ضمان جانی و سپس بیت المال حکم کرده است، و قانون مجازات سال ۱۳۷۰ نیز نسبت به این امر سکوت کرده بود.

حال سوالی که قابل طرح بوده این است که چرا قانونگذار همان ترتیبی که در قتل عمد در ماده ۴۳۵ قانون ۱۳۹۲ برگزیده و نظر معروف فقیهان نیز می‌باشد، در جنایت کمتر از نفس اختیار نکرده است، با وجود اینکه مستند هر دو یک دسته از روایات است. از این رو با بررسی موضوع حاضر صحت و عدم صحت قول اختیار شده توسط قانونگذار روشن خواهد شد.

پیشینه: فقیهان امامیه در فرضی که فرد مرتکب قتل می‌شود، چه عمد و چه شبه عمد و سپس فرار یا فوت می‌کند حکم مساله را مشخص کرده‌اند، اما در مورد جنایت کمتر از نفس در کتب فقهی مطلبی یافت نمی‌شود. تنها استفتائی از برخی مراجع تقلید معاصر وجود دارد که آنهم با دو مشکل مواجه است؛ نخست این که، پاسخ‌های متفاوتی از جانب مراجع بیان شده که عبارتند از: ۱. ابتدا از اموال جانی برداشت می‌شود در صورت نداشتن از عاقله و در صورت عدم توان یا نبود عاقله از بیت المال گرفته

^۲ حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۶۴۸. قائلین این قول غالباً بر اساس ترتیب ذکر شده عمل کرده‌اند، گرچه بعضاً به آن اشاره نکرده‌اند و فقط گفته‌اند دیه ثابت است، این از این جهت است که اینها در صدد اثبات دیه بوده‌اند.

^۳ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص. ۴۴۷؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص. ۳۷۳؛ خمینی، بی‌نا، ج ۲، ص. ۶۰۲) حتی پاره‌ای از فقیهان این قول را به اکثر اصحاب نسبت داده‌اند. (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۳، ص. ۳۶۹؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص. ۵۲۶)

می‌شود. (اردبیلی) ۲. بنابر احتیاط باید از بیت المال پرداخت شود. (فاضل) ۳. می‌توان دیه را از بیت المال پرداخت کرد. (بهجت) {اما الزامی نیست} ۴. بیت المال ضامن نیست (صافی، مکارم، نوری همدانی).^۴ قول دیگری که بر اساس نظریه قانونگذار برداشت می‌شود این است که در جنایات کمتر از نفس در فرض عمد، شبه عمد و خطای محضی که دیه جنایت بر عهده خود جانی است، به ترتیب بر

^۴ متن استفتاء چنین است: چنانچه صدمه و جراحتی به شخصی وارد شود در موارد ذیل تکلیف دیه وی چگونه خواهد بود، آیا به عهده بیت‌المال است یا صورت دیگری دارد؟ الف. جراح و صدمه زنده، شناسایی نشده باشد. ب. جراح و صدمه زنده شناسایی شده، لیکن فرار نموده و امکان دسترسی به وی نباشد. ج. جراح و صدمه زنده فقیر بوده و به هیچ وجه توان پرداخت دیه را نداشته باشد. د. در هریک از فروض اول و دوم صورت عمد و غیر عمد (شبه عمد و خطا محض) و موردی که از حیث عمد و غیر عمد بودن مجهول است در قضیه مؤثر خواهد بود. هـ. چنانچه پس از پرداخت دیه از سوی بیت‌المال در موارد فوق، به جراح و صدمه زنده دسترسی پیدا شود فقیر موسر گردد، حکم مسأله چیست؟ آیا دیه از جراح و صدمه زنده اخذ خواهد شد؟

آیت الله العظمی محمد تقی بهجت (ره): «الف تا د. میتوانند از بیت المال بدهند. هـ. مراجعه به حاکم شرع شود و نظر او متبع است. ۱۳۸۲/۱۰/۱۵»

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی (ره): «در هیچ یک از موارد مذکوره در سؤال دیه جراحت وارده بر بیت‌المال نیست والله العالم. ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۴۲۴ه.ق.»

آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی (ره): «۱. در فرض سؤال دیه باید از بیت‌المال پرداخت شود. ۲. در این فرض هم بنابر احتیاط از بیت‌المال پرداخت می‌شود. ۳. در فرض سؤال مثل سایر دیون افراد معسر می‌باشد و از بیت‌المال پرداخت نمی‌شود. بلی، از زکات دین جراح را می‌توانند بپردازند. ۴. فرقی نمیکند. ۵. بلی از او اخذ می‌شود و به بیت‌المال پرداخت می‌شود. ۱۳۸۲/۰۷/۱۰»

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی: «الف تا د. در غیر قتل دلیلی بر گرفتن دیه از بیت‌المال نداریم. همیشه موفق باشید. ۱۳۸۲/۰۳/۱۲»

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: «چنانچه پس از تحقیقات، جراح و صدمه زنده به هیچ وجه شناسایی نشود و یا اگر شناسایی شده، امکان دسترسی به او نباشد و مالی نداشته باشد و یا در دسترس باشد و مالی نداشته باشد و امید به پیدا کردن او یا مال نباشد و جرح غیرعمدی باشد و در هر دو صورت نزدیکان او هم قدرت بر پرداخت دیه در حال و یا آینده نداشته باشند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در فرض الف و ب، فرقی بین عمد و شبه عمد و خطا نیست و چنانچه بعداً دسترسی به او پیدا شود یا فقیر موسر گردد مثل آن است که، از اوّل در دسترس بوده و یا فقیر نبوده و حکم اولیه قصاص یا دیه از خودش یا عاقله به حسب مورد، اجرا می‌شود. ۱۳۸۲/۰۴/۱۸»

آیت الله العظمی حسین نوری همدانی: «در هیچ کدام از موارد سؤال دیه از بیت‌المال پرداخت نمی‌شود.

اساس مواد^{۴۳۵}، ۴۷۴^۶ و ۴۷۵^۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دیه در ابتدا از اموال جانی برداشت می‌شود و در صورتی که مالی نداشت، بیت المال مسئول پرداخت آن خواهد بود. دوم آن که، اشاره‌ای به مبانی و مستندات آن نشده است، و این امر، کاوشی عمیق و در خور را طلب می‌کند. نوشته حاضر تنها در صدد بررسی مستندات قول اول است که به اهمیت این قول در سابق اشاره شد.

از بین مقالاتی که نوشته شده سه اثر مرتبط با نوشته حاضر است. نخست اثری با عنوان «مسئولیت دولت نسبت به دیه کمتر از نفس» نوشته حسینعلی بای که در ضمن کتاب «پرداخت دیه از بیت المال؛ مبانی، قلمرو و دادرسی» به این موضوع اشاره نموده‌اند، اما اولاً، موضوع محل بحث در این نوشته بررسی ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال در فرض عدم دسترسی است، برخلاف موضوع معرفی شده از کتاب فوق که مطلق است. ثانیاً، نوشته فوق تنها از این زاویه که آیا مورد، از موارد پرداخت بیت المال است یا نه، به آن نگریسته است حال آن که زاویه نگرش در این نوشتار متفاوت است و به تحلیل مستندات ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال — روایت ابی بصیر و مشابهات آن — پرداخته خواهد شد، که البته در یکی از فرازهای آن بحث ضمان بیت المال مطرح می‌شود.

مقاله دوم با عنوان «تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان» اثر دکتر احمد حاجی ده‌آبادی است. عمده بحثی که ایشان در این نوشته پیگیری کرده سه مطلب است، نخست اینکه عبارت

^۵ «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود...»

^۶ «در جنایت شبه‌عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار به مرتکب دسترسی نباشد، دیه از مال او گرفته می‌شود و در صورتی که مال او کفایت نکند از بیت‌المال پرداخت می‌شود.»

^۷ «در جنایت خطای محض در مواردی که پرداخت دیه بر عهده مرتکب است اگر به علت مرگ یا فرار، دسترسی به او ممکن نباشد دیه جنایت از اموال او پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.»

«لا یبطل دم امرء مسلم» علت است یا حکمت و دوم اینکه در صورتی که بیت المال مسئول پرداخت دیه باشد، آن حکم تکلیفی است یا وضعی؟ سوم اینکه در صورتی که دیه از اموال جانی گرفته شد اما قاتل برگشت و در خواست قصاص کرد آیا می شود بعد از رد مال او را قصاص کرد یا خیر؟ وجه تمایز نوشته حاضر با اثر ذکر شده در این است که اولاً، عمده بحث در نوشته حاضر این است که آیا روایت شامل جنایت کمتر از نفس می شود یا خیر، در حالی که این امر در اثر مذکور بسیار مختصر و در حد چند خط مطرح شده و بسیار ناقص است. دو مطلب دیگری که در مقاله معرفی شده وجود داشت، در این نوشته واکاوی نشده چرا که به نظر می رسد عبارت «فانه لا یبطل دم امرء مسلم» ظهور در علیت دارد چنانچه مشهور و بلکه اجماع فقیهان بر این امر است و نیاز به بررسی در نوشته حاضر ندارد، و بحث دوم و سوم نیز یک موضوع فرعی است که ارتباط اصلی با این نوشته ندارد؛ زیرا بعد از اینکه ضامن مشخص شد بحثی مطرح می شود که اگر بعد از مدتی جانی برگشت و خود را برای قصاص تسلیم کرد، حکم مساله چیست؟

مقاله سوم با عنوان «بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی» نوشته آقایان عادل ساریخانی و قاسم اسلامی نیا است، که به بررسی امکان تبدیل قصاص به دیه در فرض فوت یا عدم دسترسی به قاتل پرداخت است، چرا که بر اساس قول معروف فقیهان در قتل عمد تنها قصاص ثابت می شود و دیه متوقف بر تراضی طرفین است لذا بررسی این مساله حائز اهمیت است، اما ربطی به نوشته حاضر که مسئول پرداخت دیه در جنایت کمتر از نفس است، ندارد؛ لذا نوآوری نوشته حاضر نسبت به موارد ذکر شده از این جهت است که فقیهان در مورد جنایت کمتر از نفس در کتب فقهی بحثی مطرح نکرده و مقالات نیز مرتبط با موضوع نوشته حاضر نمی باشد، لذا بررسی این امر که در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی آیا می توان مطابق ترتیبی که بسیاری از فقیهان و قانونگذار جمهوری اسلامی ایران در مورد قتل عمد اختیار کرد، عمل کرد، و آیا قول اختیار شده توسط قانونگذار در جنایت کمتر از نفس که در ابتدا جانی را ضامن دانسته که باید از اموال او دیه برداشت شود و در صورتی که مالی نداشت بیت المال مسئول پرداخت دیه است، صحیح است یا خیر؟

ترتیب نوشته بدین صورت است که در ابتدا مستند قول ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال در جنایت کمتر از نفس که نظر معروف فقیهان و قانونگذار در قتل عمد است بررسی می‌شود (۱) و در ادامه با تحلیل رویکرد قانونگذار (۲) نوشته به پایان می‌رسد.

۱- مستند قول ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال در جنایت کمتر از نفس

تنها مستند این قول روایاتی است که در فرض قتل عمد و فرار یا فوت قاتل وارد شده است. در این قسمت چند روایت مشابه یکدیگر وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود.

(الف) حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذْتَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَأَلْأَقْرَبِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرْلَبَةٌ وَدَاهُ الْإِمَامُ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۶۵)

(ب) الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذْتَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَأَلْأَقْرَبِ لِأَنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۷۰)

(ج) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذَ مِنْهُ وَإِلَّا أَخَذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَأَلْأَقْرَبِ. (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۰، ص ۱۷۰)

(د) فَأَمَّا مَا رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذْتَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَأَلْأَقْرَبِ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، صص ۲۶۲ و ۲۶۱).

ه) رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخِذْ مِنْهُ وَإِلَّا أَخِذْ مِنَ الْأَقْرَبِ فَلَا أَقْرَبَ. (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۶۷) سند این روایات همگی معتبر هستند.^۸

قبل از ذکر استدلال به شباهتها و تفاوتهای این روایات اشاره مختصری می‌شود؛

شباهت ها: اولاً؛ همه آنها مربوط به فرض قتل عمد هستند. ثانیاً؛ این روایات ناظر به بحث فرار قاتل و عدم دسترسی به اوست، با این تفاوت که در سه روایت اول تعبیر «هرب القاتل» وجود دارد، اما در دو روایت آخر تعبیر «فرّ» موجود است.

تفاوتها: اولاً؛ روایت سوم و پنجم در صورتی است که فرار منتهی به مرگ شود. اما سه روایت دیگر مطلق است؛ لذا باید توجه داشت بر اساس روایت سوم و پنجم مطلق فوت و هلاکت موضوع حکم نیست، بلکه روایت در فرضی است که قاتل فرار کرده و به نوعی مقصر است. و بر اساس سه روایت دیگر هم مطلق فرار موضوع حکم نیست، بلکه باید به گونه ای باشد که یافت نشود و از دسترس خارج شود. ثانیاً؛ در روایت اول، امام (بیت المال) بعد از عاقله – الاقرب فالاقرب – ضامن دانسته شده است،

^۸ روایت اول که از مرحوم کلینی نقل شده است مشتمل بر سه واقفی ثقه به نامهای «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ»، «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ»، «أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَيْمُونِيٍّ» می‌باشد. (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ش، صص ۷۴ و ۴۰ و ۱۳۲) و ابان بن عثمان احمر نیز قابل اعتماد است و بنا بر نقلی یکی از اصحاب اجماع است. (طوسی، ۱۳۷۳ق، ص ۲۲) و ابی بصیر نیز گرچه مشترک بین ثقه و غیر ثقه است اما به قرینه راوی و مروی عنه مراد در این روایت یحیی ابوبصیر اسدی است که ثقه است (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۴۴۱)، از این رو روایت موثق است. اینکه در عبارات برخی فقیهان (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۱) تعبیر صحیحیه در مورد آن وجود دارد دقیق نمی‌باشد. سند روایت دوم و چهارم نیز شبیه روایت اول است. روایت سوم صحیحیه است؛ چرا که همه روات آن امامیه ثقه هستند. (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵ش، صص ۲۹۸ و ۳۴۵؛ طوسی، ۱۳۷۳ق، صص ۳۳۲ و ۳۵۱) توجه به این نکته لازم است که مراد از ابی جعفر در این روایت امام جواد (علیه السلام) است، نه امام باقر (علیه السلام) به قرینه ابی نصر که از یاران امام جواد (علیه السلام) است. برخی بر این باورند که این روایت مرسله است؛ زیرا مراد از ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) است، و بزنطی از یاران و اصحاب حضرت نمی‌باشد تا بتواند از ایشان روایت نقل کند، خصوصاً با توجه به اینکه در کلمات برخی از فقیهان به جای ابی جعفر، «الباقر» وجود دارد. (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۱۸) اما به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا مراد از ابی جعفر در روایت امام نهم بوده چنانچه برخی از فقیهان بیان کرده (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۴۱۴؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۱۲۷) یا احتمال داده اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۳۰) و تعبیر «باقر» در عبارات برخی از فقیهان نیز اشتباه است. روایت پنجم نیز گرچه ظریف بن ناصح امامی ثقه است (نجاشی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۰۹) اما به دلیل وجود حسن بن علی بن فضال که فتحی ثقه است، (نجاشی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۵؛ طوسی، ۱۴۲۰ق، صص ۱۲۴ و ۱۲۳) موثق محسوب می‌شود. پس در واقع همه روایات ذکر شده معتبر و قابل استدلال هستند.

اما در بقیه روایات امام ضامن دانسته نشده است. ثالثاً: در روایت اول، دوم و چهارم تعلیل «لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» وجود دارد، اما دو روایت دیگر خالی از آن است.

۱-۲ تقریب استدلال

برای استدلال به این روایت بر محل بحث که مسئول پرداخت دیه در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی است دو تقریب قابل ذکر است:

۱-۲-۱ تقریب اول (عمومیت تعلیل فراز "لا یبطل دم امرء مسلم")

بر اساس این روایات در این قسمت پیگیر دو امر خواهیم بود؛ امر اول: آیا بر اساس این روایات می‌توان در جنایات کمتر از نفس دیه را ثابت دانست؟ امر دوم: شخص یا نهاد ضامن چه کسی است؟

بررسی امر اول: در روایت اول، دوم و چهارم تعلیل «لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» وجود دارد و از آنجا که «العلة تعمم و تخصّص» هر جا که ضامن نبودن جانی موجب از بین رفتن خون مسلمان شود، این امر پذیرفته نخواهد شد و دیه که حق مجنی علیه است باید پرداخت شود، که یکی از آن موارد جنایات کمتر از نفس است. گرچه مورد روایات قتل عمد، در فرض فرار یا فوت قاتل است، اما به نظر می‌رسد این دو قید خصوصیت ندارد؛ از این رو علاوه بر اینکه جنایات کمتر از نفس را شامل می‌شود — مثل اینکه جانی دست فردی را قطع کرده یا جراحی غیر از قطع را به او وارد کرده است — فرار یا فوت هم خصوصیتی ندارد، و مراد مطلق عدم دسترسی به جانی است. شاهد عدم خصوصیت قید مذکور این است که محقق خویی از قتل عمد که در روایت «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذَتِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَبَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ وَدَاهُ الْإِمَامُ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۶۵) به آن اشاره شده، تعدی کرده و به دلیل عمومیت تعلیل حکم مساله را در فرض قتل شبه عمد نیز جاری دانسته است. (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۱) البته استدلال به این روایت بر محل بحث وقتی تمام است که

ثابت شود واژه «دم» در روایت جنایات کمتر از نفس را نیز شامل می‌شود. برای اثبات این امر به دو مورد از مهمترین ادله اشاره می‌شود؛

دلیل اول (اعمیت واژه دم در لغت، قرآن و روایات): در کلمات لغت شناسان دو معنا برای «دم» ذکر شده است؛ نخست خون، که معنای معروف آن است و جمع آن دماء است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۳۱۸) دوم جراحت (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص. ۲۰۰) و روشن است که هر دو معنا عام است و شامل خون ناشی از قتل و جنایات کمتر از آن می‌شود. علاوه بر لغت واژه دم در قرآن و روایات نیز در معنای اعم به کار برده شده است. در قرآن هفت بار واژه «دم» و سه بار واژه «دماء» ذکر شده است که همگی به معنای خون است که در قتل و جنایت کمتر از آن استفاده می‌شود؛ مانند: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنْزِيرِ...» (بقره/ ۱۷۳) «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ.» (النحل/ ۶۶)، «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ.» (الأعراف/ ۱۳۳).

در روایات نیز واژه دم در برخی موارد در معنای اعم از قتل و جنایت کمتر از آن استعمال شده است؛ مانند: ۱. صحیح ابوبصیر «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بِغَيْرِ مَا حَكَمَ بِهِ فِي أَمْوَالِكُمْ حَكَمَ فِي أَمْوَالِكُمْ أَنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِيِ وَالْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ وَحَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ أَنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ ادَّعَى لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، صص. ۳۶۲ و ۳۶۱) موضوع این روایت لوث و قسامه است؛ چرا که تنها در این مورد جای سوگند خوردن در دعوا عوض می‌شود، و سوگند از همان ابتدا متوجه مدعی می‌شود. مطابق این روایت که فقیهان نیز بدان عمل کرده اند، در دعاوی مربوط به دماء — اعم از قتل و کمتر از آن — به جای اینکه مدعی اقامه بینه کند و مدعی علیه سوگند بخورد، از همان ابتدا مدعی می‌تواند با ادای سوگند یا سوگندهایی، ادعای خود را ثابت کند، البته در فرض لوث. به حسب روایات متعدد و فتوای مشهور فقیهان دلیل لوث و قسامه در جنایات کمتر از نفس نیز جاری است؛ و این حاکی از این است که تعلیل «لا یبطل» جنایت کمتر از

نفس را نیز شامل می‌شود. شاهد اینکه در این روایت واژه «دماء» مطلق است شاید از این جهت باشد که دماء در مقابل اموال قرار داده شده است؛ در نتیجه ثابت می‌شود واژه دم قابلیت صدق در جنایت کمتر از نفس را نیز دارد.

۲. معتبره محمد بن مسلم «... فَأَعْطِيتُ لِكُلِّ دَمٍ دِيَةً وَلِكُلِّ جَنِينٍ غُرَّةً وَلِكُلِّ مَالٍ مَالًا وَفَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً فَأَعْطَيْتُهُمْ لِمِيلَغَةٍ كِلَابِهِمْ وَحَبَلَةٍ رُعَاتِهِمْ وَفَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً فَأَعْطَيْتُهُمْ لِرَوْعَةٍ نِسَائِهِمْ وَفَرَعَ صَبْيَانِهِمْ وَفَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً فَأَعْطَيْتُهُمْ لِمَا يَعْلَمُونَ وَلِمَا لَا يَعْلَمُونَ وَفَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً فَأَعْطَيْتُهُمْ لِيَرْضَوْا عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ...» (صدوق، ۱۳۸۶ ش، ج ۲، صص. ۴۷۳ و ۴۷۴) این روایت، روایت مفصلی است که شیخ صدوق آن را در علل الشرائع و امالی ذکر کرده است. خلاصه آن چنین است: رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی مصطلق از تیره بنی جذیمه فرستاد. خالد با وجود اطلاع یافتن از اسلام آنها به دلیل کینه ای که از قبل با این قبیله داشت به نیروهای خود دستور حمله داد و خیلی از آنها در اثر آن کشته شدند. خبر این حادثه وقتی به پیامبر رسید ایشان بسیار ناراحت شده و روبه قبله ایستادند و فرمودند: خدایا من از کاری که خالد بن ولید کرده بی‌زام و به تو پناه می‌برم. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با سپردن اموالی به حضرت علی (علیه السلام) جهت جبران خسارات و جلب رضایت آسیب دیدگان، وی را به سوی آن قبیله فرستاد. حضرت بعد از برگشت از ماموریت به رسول خدا فرمودند: دیه هر خونی را که بر زمین ریخته بود - حتی دیه جنین سقط شده - پرداختم و خسارت های مالی وارده را جبران کردم و از باقیمانده اموالی که در دستم بود، مبلغی را برای ترس زنانشان و فرزندانشان پرداخت کردم و علاوه بر آن برای خسارات احتمالی دیگر، مبالغ دیگری دادم تا افراد قبیله از تو ای رسول خدا راضی باشند، سپس رسول خدا به امیر المومنین فرمودند: شما برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد. وجه استدلال به این روایت بدین صورت است که واژه «دم» در فراز «فَأَعْطِيتُ لِكُلِّ دَمٍ دِيَةً» مطلق بوده و شامل قتل و کمتر از قتل می‌شود؛ چرا که در غیر این صورت معنای روایت این می‌شود که حضرت علی (علیه السلام) دیه سقط جنین، ارش ترس زنان و کودکان و حتی قیمت کاسه سگان قبیله را داده اند، اما دیه

جراحات کمتر از نفس مانند قطع عضو و زوال منافع را مهمل گذاشته و تدارک نکرده است، که این مطلب قابل پذیرش نیست؛ در نتیجه دم در این روایت مطلق است و جراحات کمتر از نفس را نیز شامل می‌شود. پس تا این جا ثابت شد که دیه باید پرداخت شود.

دلیل دوم (تناسب حکم و موضوع و ارتکاز عقلا): این استدلال بر دو مقدمه استوار است؛

مقدمه اول: عدم بطلان و هدر رفت خون انسان یک مساله تعبدی محض نیست، بلکه یک ریشه عقلایی دارد؛ زیرا وقتی خونی به ناحق ریخته شود، عقلا حکم می‌کنند که این خون نباید هدر برود و باید جبران شود.

مقدمه دوم: ارتکازات عقلا می‌توانند در فهم ما از روایات تاثیر گذار باشند؛ زیرا این ارتکازات به منزله قرینه لبی هستند که می‌توانند مفسر دلیل شرعی بوده و موجب توسعه یا ضیق موضوع آن شود؛ از این رو بر اساس این دو مقدمه گفته می‌شود، عرف و عقلا وقتی با تعلیل «لا یبطل دم امرء مسلم» مواجه می‌شوند به تناسب حکم - عدم هدررفت خون - و موضوع - دم - حکم می‌کنند که قتل خصوصیتی ندارد و عدم بطلان را اعم از موارد قتل و جنایت کمتر از آن می‌دانند؛ زیرا در لزوم جبران خسارت و پرداخت دیه جنایت، بین قتل و کمتر از آن فرقی قائل نمی‌شوند.

بررسی امر دوم: در مورد اینکه چه فرد یا نهادی ضامن باشد، باید بر اساس جمع بین روایات عمل کرد. مطابق روایت اول - مرحوم کلینی - دیه ابتدا از اموال جانی برداشت می‌شود و در صورتی که مالی نداشت از نزدیکان او^۹ - عاقله - گرفته می‌شود و در صورتی که عاقله ای نداشت یا تمکن مالی نداشتند امام آن را پرداخت کند که ظاهراً منظور این است که امام دیه را از بیت المال پرداخت کند. (خویی،

^۹ در این که مراد از تعبیر «الاقرب فالاقرب» آیا نزدیکان ارث بر جانی است یا عاقله، بین فقیهان اختلاف است. (ر. ک: حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۳۵؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۷۴؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۵۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۴۴۷) فعلاً بنا گذاشته می‌شود که مراد همان عاقله است چنانچه مفاد قول اول بود.

۱۴۲۲ق، ج ۲، صص. ۱۵۴ و ۱۵۵)^{۱۰} اما در روایات دوم، سوم، چهارم و پنجم نامی از ضمان بیت المال به میان نیامده است، بلکه دلالت دارند که دیه در ابتدا از اموال جانی گرفته می‌شود و در صورتی که مالی نداشت، عاقله مسئول پرداخت هستند. به نظر می‌رسد از آنجا که حکم در همه این روایات واحد هست، لذا بین این دو دسته تعارض شکل می‌گیرد که برای رفع آن باید مطلق - روایاتی که در ابتدا جانی و سپس عاقله را ضامن می‌داند - را حمل بر مقید - روایاتی که در ابتدا جانی، سپس عاقله و در پایان بیت المال را ضامن می‌داند - کرد، در نتیجه بر اساس آن باید طبق روایت اول عمل کرد. بر این اساس اینکه گفته شود بین این دو دسته از روایات تعارضی وجود ندارد؛ چرا که مثبتین هستند، قابل پذیرش نیست؛ زیرا در فرض وحدت حکم تعارض برقرار است.

نقد و بررسی تقریب اول

پنج نقد ممکن است متوجه این استدلال شود.

نقد اول (عدم وجود تعلیل)

برای استدلال به عمومیت تعلیل تمسک شد در حالی که از بین روایات فوق روایات اول، دوم و چهارم که از مرحوم کلینی و شیخ نقل شده مشتمل بر تعلیل ذکر شده هستند، اما در روایت سوم و پنجم که از شیخ طوسی و مرحوم صدوق نقل شده این تعلیل وجود ندارد. از این رو این دو نقل تعارض و تساقط می‌کنند و وجود تعلیل در روایت ثابت نخواهد شد؛ در نتیجه استدلال به آن هم بی‌معنا خواهد بود.

توجه به دو نکته لازم است؛ نخست اینکه نمی‌توان بر اساس تقدم اصل عدم زیادت بر اصل عدم نقیصه - با این توجیه که سیره عقلا حاکی از این حقیقت است که افراد در اثر غفلت یک یا دو لفظ را کم می‌کنند، اما اینکه در اثر فراموشی یک یا چند کلمه را اضافه کنند بعید است. (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲،

^{۱۰} در مورد اینکه مراد از تعبیر «وَدَاةُ الْإِمَامِ» موجود در روایت چیست آیا امام بلید پرداخت کند، یا امام از بیت المال مطرح کند، جمعاً ۵ دسته از روایات وجود دارد اما از آنجا که فعلاً در اصل مطلب تاثیری ندارد، لذا از ذکر آن اجتناب می‌کنیم. (ر.ک: بای، ۱۴۰۲ش، صص. ۱۱۸-۹۸) و طبق نظر صحیح در جمع بین روایات بنا بر این گذاشته می‌شود که مراد این است امام از بیت المال پرداخت کند.

ص. ۱۰۶) — وجود تعلیل در روایت را ثابت دانست؛ زیرا زیادت و نقصان در صورت غفلت از انسان صادر می‌شود و یکی بر دیگری ترجیحی ندارد؛ خصوصاً با توجه به اینکه علما کمال دقت در حدیث را داشته‌اند و حدیث را دین خود می‌دانسته‌اند؛ از این رو وجه گفته شده یک وجه ظنی خواهد بود که اصل اولی عدم حجیت ظنون در آن پایدار است.

دوم اینکه همچنین نمی‌توان از باب اضبطیت کلینی نسبت به شیخ صدوق یا شیخ طوسی وجود تعلیل را اثبات کرد؛ چرا که برای اینکه موردی از صغریات آن بحث کلی باشد نیاز به شروطی دارد که آن شروط در محل بحث وجود ندارد، از جمله؛ ۱. استفاده از این راه حل را در صورتی صحیح است که روات روایت غیر از کلینی و صدوق یکی باشند، تا احتمال سهو منحصر در کلینی و شیخ صدوق باشد و الا احتمال خطا در افراد قبلی وجود دارد و تعارض بین کلام کلینی و صدوق یا شیخ نیست، تا ملاک اضبطیت کلینی کارساز باشد. (صدر، ۱۴۳۳ق، ص. ۴۵۶). در حالی که در محل بحث سند روایت اول — الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ — با سوم — مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ — و پنجم — رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ — متفاوت است. ۲. تمسک به اضبطیت در جایی صحیح است که هر دو حدیث حاکی از یک واقعه باشند، اما اگر روایت متعدد باشد؛ مثلاً از دو امام باشد و خبر از دو واقعه باشد نمی‌توان تمسک به این ضابطه کرد. (خویی، ۱۴۱۷ق، صص ۱۹۶ و ۱۰۵) روایت اول از امام صادق است اما روایت سوم از امام جواد و روایت پنجم از امام باقر (علیهم السلام) است، علاوه بر اینکه روات سند این روایات نیز متفاوتند از این رو مشخص می‌شود این روایات مربوط به چند واقعه باشد. پس با توجه به توضیحات ذکر شده محل بحث از صغریات تعارض کلام کلینی با شیخ صدوق یا طوسی نیست.

نقد دوم (عام نبودن معنا دم)

اینکه گفته شد واژه دم اعم است و قتل و جنایت کمتر از آن را شامل می‌شود، صحیح نیست، و ادله ذکر شده برای اثبات اعمیت نیز با اشکال مواجه است؛

اشکال به دلیل اول برای اثبات اعمیت دم: گرچه دم در کلام لغویین و استعمالات قرآنی و برخی روایات در معنای عام به کار برده شده بود، که می‌توانست شامل قتل و جنایات کمتر از آن شود — البته با چشم پوشی از ضعف دلالت برخی از روایات^{۱۱} — اما با وجود این نمی‌توان قائل شد که دم در تعلیل ذکر شده «لا یبطل دم امرء مسلم» در روایت محل استدلال معنایی اعم دارد؛ زیرا همچنانکه دم در موارد ذکر شده در معنای اعم استعمال شده است در برخی موارد دیگر دم در معنای قتل به کار برده شده است یا حداقل منصرف به قتل است. که در این قسمت تنها به دو مورد که اتفاقاً در روایاتی است که تعلیل «لا یبطل» و «لا یطل» وجود دارد، اشاره می‌شود؛

۱. «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَقْتُولًا لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ قَالَ إِنْ كَانَ عَرِفَ وَكَانَ لَهُ أَوْلِيَاءُ يَطْلُبُونَ دِيَّتَهُ أُعْطُوا دِيَّتَهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَلَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لِأَنَّ مِيرْلَتَهُ لِلْإِمَامِ ع فَكَذَلِكَ تَكُونُ دِيَّتُهُ عَلَى الْإِمَامِ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ يَدْفِنُونَهُ قَالَ وَ قَضَى فِي رَجُلٍ رَحِمَهُ النَّاسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي رَحَامِ النَّاسِ فَمَاتَ أَنَّ دِيَّتَهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۵۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص ۲۰۲ و ۷۹۹). این روایت پیرامون قتل است که حضرت می‌فرماید: اگر قاتل مالی داشت و اولیاء مقتول مطالبه دیه کردند دیه او از بیت المال پرداخت می‌شود؛ زیرا خون مسلمان نباید پایمال شود، در ذیل روایت نیز مجدداً در مورد فردی که در ازدحام روز جمعه کشته شده، حضرت دیه را بر عهده بیت المال قرار می‌دهد.

۲. «...إِنْ وَجَدَ قَتِيلٌ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ أُدِّيَتْ دِيَّتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَ يَقُولُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۵۵؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص ۲۰۴ و ۸۰۴). همین روایت در کتاب فقیه و در جای دیگر از تهذیب نقل شده است اما به جای تعلیل مذکور از تعلیل «لا یطل دم امرئ مسلم» استفاده کرده است. (صدوق، ۱۴۱۳ق ج ۴، ص ۱۰۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۶۷)

^{۱۱} از معتبره محمد بن مسلم که در آن تعبیر «... فَأَعْطِيَتْ لِكُلِّ دَمٍ دِيَّةٌ وَ لِكُلِّ جَنِينٍ غُرَّةٌ...» وجود داشت نیز نمی‌توان اطمینان حاصل کرد، که پرداخت دیه جنایت کمتر از نفس از فراز بالا فهمیده میشود بلکه احتمال دارد از باب اولویت فهمیده شود؛ یعنی وقتی دیه ظرف سگ و خسارت ترس زنان و کودکان پرداخت شده حتماً دیه جنایات کمتر از نفس نیز پرداخت شده است، اما نه به خاطر اینکه دم مطلق است.

در این روایت نیز حضرت دیه مقتولی که در بیابان پیدا شده را بر عهده بیت المال قرار می دهد و در تعلیل آن می فرماید: زیرا خون مسلمان نباید پایمال شود.

علاوه بر این موارد ممکن است برای اثبات اینکه واژه «دم» به معنای قتل است، تمسک به تبادل شود. بدین بیان که متبادر از واژه دم قتل است؛ بنابراین استعمال واژه دم در خصوص جنایات کمتر از نفس یا اعم از قتل و کمتر از آن مجاز است، و در دوران بین حمل واژه بر معنای حقیقی یا مجازی، حمل بر معنای حقیقی مقدم است، و حمل بر مجاز نیازمند قرینه و علاقه است که در محل بحث وجود ندارد. در بین فقیهان نیز تعدادی زیادی این واژه را منصرف به قتل می دانند؛ مانند صاحب ریاض، صاحب جواهر و شیخ انصاری. محقق خویی نیز این قول را تقویت کرده است. (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۱۰؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۱۶۹؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۰۰؛ خویی، بی نا، ج ۱، ص ۴۵۶) مرحوم امام و آیت الله مکارم دم را در روایات تقیه کنایه از قتل می دانند، و کمتر از آن را خارج از واژه مفهوم دم می داند. (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۶ق، ص ۴۰۳)

جمع بندی: به نظر می رسد با توجه به اینکه واژه دم از یک سو در معنایی عام در لغت، قرآن و روایات استفاده شده است، و از سوی دیگر در برخی از استعمالات روایی که اتفاقاً ناظر به تعلیل «لا یبطل» است منصرف به قتل است، مشخص نمی شود، این واژه در تعلیل مذکور آیا در معنای عام استفاده شده یا مختص قتل است، یعنی در واقع در محل بحث «ما یصلح للقرینه» وجود دارد و اطلاقی برای واژه «دم» شکل نمی گیرد؛ بنابراین می توان این باور را پذیرفت که دم در این تعلیل مجمل است؛ و در این صورت باید قدر متیقن آن که همان قتل است را پذیرفت و در غیر آن مشکوک است؛ در نتیجه تعلیل ذکر شده در روایت، جنایات کمتر از نفس را شامل نمی شود. پس به نظر نگارنده نه ادعای انصراف «دم» به قتل صحیح است و نه ادعای ظهور کلمه دم در معنایی اعم از قتل و کمتر از آن، بلکه روایت مجمل می شود. برخی از فقیهان در ذیل روایت «إنما جعلت التقیه لتحقن بها الدماء، فإذا بلغ

الدم، فلا تقيّة» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۲۰) بر این باروند که واژه دم مجمل است. (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۱۳۵)

اشکال به دلیل دوم برای اثبات اعمیت دم (تناسب حکم و موضوع و ارتکاز عقلاً): اینکه تعلیل ذکر شده ریشه در ارتکاز عقلاً دارد و تعبدی محض نیست صحیح می باشد. اما این ارتکاز - عدم بطلان و هدر رفت خون - دارای مراتب است و شدت و ضعف دارد. در برخی موارد حتماً این ارتکاز وجود دارد و آن در صورتی است که فردی به قتل برسد، اما در برخی موارد وجود این ارتکاز روشن نیست، و ممکن است چنین ارتکازی وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد. حال در این صورت وقتی روایت وارد شده که «لا یبطل دم امرء مسلم» احتمال دارد شارع همان مرتبه اعلی - قتل - را اراده کرده باشد، و کمتر از آن مقصود او نباشد.

نقد سوم (اخص بودن موضوع روایت نسبت به محل بحث)

بر فرض که تعلیل در روایت وجود داشته باشد، و مراد از دم هم مطلق جراحات و جنایات باشد و مختص قتل نباشد، در استدلال گفته شد که قتل عمد و فرض فرار یا فوت خصوصیت ندارد، که به نظر می رسد این صرف ادعاست و قابل اثبات نیست؛ در نتیجه نمی توان ثابت کرد موضوع این روایت مطلق عدم دسترسی است. برای مشخص شدن این امر لازم است در این قسمت موضوع روایات منقح شود؛ یعنی باید ملاحظه کرد اولاً روایت مختص فرض فرار یا فوت است یا عمومیت دارد. و ثانیاً: بر فرض که عمومیت داشته باشد مختص قتل عمد است یا از این حیث هم عمومیت دارد و فرقی بین قتل عمد با شبه عمد و خطا و به ویژه جنایات کمتر از نفس - که محل بحث است - وجود ندارد.

تلقی برخی فقیهان مانند محقق خویی این است که موضوع این روایات یکی از دو عنوان «فرار و عدم دسترسی» یا «موت» است؛ چرا که می فرماید: «إذا هرب القاتل فیما یشبه العمد فلم یقدر علیه أو

مات...» (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص. ۲۴۱)^{۱۲} قانونگذار نیز در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ همین نظریه را پذیرفته است و لذا مقرر داشته: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت المال پرداخت می شود.»^{۱۳}

اما ظاهر عبارت عده ای دیگر از فقیهان مانند محقق حلی این است که موضوع مرکب «هرب با عدم دسترسی منتهی به مرگ» است؛ لذا می فرماید: «و فی روایة أبي بصیر: إذا هرب و لم يقدر علیه حتی مات أخذت من ماله و إلا فمن الأقرب فالأقرب.» (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص. ۲۱۷) این اختلاف در کلمات برخی از فقیهان مانند صاحب جواهر با تعبیر «هلاکت مطلق» یا «هلاکت مقید» مطرح شده (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، صص. ۳۳۰ و ۳۲۹) مراد از هلاکت مطلق آن است که قاتل هیچ تقصیری نداشته باشد، اما مراد از هلاکت مقید آن وقتی است که تقصیر داشته؛ مانند آنکه فرار کرده است. به نظر می رسد ایشان موضوع را هلاکت — فوت — در نظر گرفته اما بحث در این است که آیا این مطلق است یا مقید به فرار؟

از پاسخ استفتائی که در قسمت دیدگاه ها گذشت می توان برداشت کرد که یکی از وجوه برای صحت کلام آیت الله اردبیلی این است که ایشان موضوع را «فلم يقدر علیه» یعنی عدم دسترسی دانسته است.^{۱۴} وجه آن می تواند این باشد، که آنچه برای حکم مذکور مهم است عدم دسترسی است که هم با فرار

^{۱۲} گرچه عبارت نقل شده ناظر به قتل شبه عمد است، اما چون ایشان از روایات بحث قتل عمد الغاء خصوصیت کرده پس می توان متوجه شد که ایشان دقیقاً موضوع روایت را چه چیزی می داند؟

^{۱۳} گرچه در کلام محقق خویی فرار مقید به عدم دسترسی شده و فوت مطلق است، اما در قانون عدم دسترسی قید هر دو است، اما روشن است که این سبب تفاوت بین کلام محقق خویی با قانون نمی شود؛ زیرا در فرض فوت نیز دسترسی به فرد امکان ندارد، لذا گرچه محقق خویی قید عدم دسترسی را به عنوان صفت فرار ذکر کرده اما وجود آن در فوت روشن است و لذا نیازی به ذکر آن نیست.

^{۱۴} وجه دیگر شاید این باشد که ایشان موضوع روایت را فرار یا موت می داند اما از این موارد الغاء خصوصیت کرده باشد.

محقق می‌شود و هم با فوت. یعنی در واقع این عبارت حیث تعلیلی برای فرار یا فوت است؛ یعنی علت اینکه در فرض فرار یا فوت یکی از افراد و نهادهای موجود در روایت ضامن است، به دلیل عدم دسترسی به جانی در این دو صورت است؛ از این رو موضوع حقیقتاً عدم دسترسی است و فرار و فوت مصداقی از آن است و منحصر در آن هم نمی‌باشد؛ مانند اینکه وقتی گفته می‌شود «لا تشرب الخمر لانه مسکر»؛ در واقع موضوع حکم اسکار است و لذا خمر هیچ خصوصیتی ندارد و اگر در مورد دیگری اسکار وجود داشت آن هم مشمول حرمت شرب خواهد شد؛ بنابراین ۴ نظریه یا احتمال پیرامون موضوع حکم ذکر شده در روایات وجود دارد؛ «فرار و عدم دسترسی یا فوت»، «فرار با عدم دسترسی منتهی به مرگ»، «هلاکت مطلق یا مقید» و «عدم دسترسی به قاتل» اما باید ملاحظه کرد که کدام احتمال صحیح است. برای تعیین موضوع حکم ذکر شده، نیاز به تأمل در روایات است. در روایت اول، دوم و چهارم تعبیر «هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ» وجود دارد و ذکر از موت به میان نیامده است. اما در روایت سوم و پنجم تعبیر «فَرَّ فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ» به موضوع موت هم اشاره شده است. حال موضوع حکم دقیقاً چیست؟ از آنجا که این تعبیر موضوع یک حکم واحد (ضمان اموال قاتل و سپس عاقله و سپس بیت المال — بر فرض پذیرش —) قرار گرفته است؛ از این رو تعارض بین آن‌ها شکل می‌گیرد؛ زیرا هر یک دیگری را نفی می‌کند، روایاتی که موضوع آنها «فرار و عدم دسترسی» است، دلالت دارد که موت معتبر نیست، اما روایاتی که موضوع آنها «فرار با عدم دسترسی منتهی به مرگ» است، برای مرگ خصوصیت قائل است و وجود آن را لازم می‌داند؛ از این رو جمع این دو از طریق حمل مطلق بر مقید مرتفع می‌شود. بنابراین اینکه گفته شود این دو دسته از ادله مثبتین هستند و تعارضی با یکدیگر ندارند، قابل پذیرش نمی‌باشد. از این رو موضوع را چنانچه صاحب شرائع و جواهر فرموده اند، باید مرکب گرفت یعنی فراری که دسترسی به آن ممکن نیست به صورتی که منتهی به مرگ شود؛ لذا کلام فقیهانی مانند محقق خویی و رویکرد قانونگذار که موت را هم عرض فرار قرار داده اند، توجیهی نخواهد داشت.^{۱۵}

^{۱۵} ممکن است گفته شود مرحوم کلینی در روایتی که ذکر کرده در پایان آن فرموده: «وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَادْبُهُ» و این دلالت دارد روایاتی که تعبیر «مات» در آنها وجود ندارد موضوع آنها فرار است و فوت دخالتی ندارد؛ زیرا کسی که فرار کرده را بعد از دسترسی

اما بررسی این احتمال که موضوع روایت «فلم یقدر علیه» باشد، در تقریب دوم روایت برای اثبات شمول روایات در جنایات کم‌تر از نفس بررسی خواهد شد.

پس تا این جا موضوع روایت ثابت شد، اما آیا می‌توان از قتل عمد الغاء خصوصیت کرد و حکم مساله را شامل فرض شبهه عمد یا حتی خطا هم دانست و از طرف دیگر آن را به جنایات کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی تسری داد، چنانچه در اصل استدلال وجود داشت؟ پاسخ نگارنده منفی است، و این الغاء خصوصیت از آنجا که قطعی نیست اعتباری نخواهد داشت؛ چرا که ظهور روایت در این است که اختصاص به قتل عمد و فرض فرار یا فوت دارد، دلیل بر قطعی نبودن این الغاء خصوصیت این است که این روایت مشتمل بر سه خلاف اصل است که تعدی به غیر آن را با مشکل مواجه می‌کند؛ ۱. حکم اولی در قتل عمد ثبوت قصاص برای اولیاء دم است و دیه تنها در صورت رضایت طرفین خواهد بود، از این رو علاوه بر اینکه اصل ثبوت دیه خلاف اصل است، پرداخت آن از ما ترک که اموال ورثه است محذور دوم است. در حالی که در این روایت در مرتبه اول پرداخت دیه از اموال جانی را لازم

می‌توان حبس و ادب کرد، نه فردی که مرده است. پس موضوع طبق این روایات فرار است و نمی‌تواند مقید به موت شود. از این رو حمل مطلق بر مقید صحیح نیست؛ زیرا مفاد آن این است که روایاتی که مطلق بوده و مقید به فوت نشده هم مراد از آنها فرض فوت است در حالی که این امر با فراز «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَ أَذْبُهُ» سازگار نیست. اما بر این اساس به دست می‌آید که موضوع فقط فراری است که دسترسی به جانی امکان نداشته باشد و موت که در برخی روایات ذکر شده هیچ دخالتی در حکم مساله ندارد. (لنکرانی، ۱۴۲۱ق، ص. ۳۵۱)

اما به نظر می‌رسد این توجیه با دو اشکال مواجه است؛

اشکال اول: در مورد سند روایت دوم دو احتمال مطرح است، نخست اینکه سند آن مشابه سند روایت اول باشد که در این صورت روایت موثق می‌شود، دوم اینکه مرسله باشد که از اعتبار ساقط می‌شود و از آنجا که دلیلی بر یکی بودن سند این دو وجود ندارد، روایت مرسله خواهد شد و از اعتبار ساقط می‌شود. مگر بر اساس مبنایی که روایات کافی را مطلقاً صحیح می‌داند، که این مبنا در مورد محل بحث که نقل خلاف و معارض آن وجود دارد — یعنی قید مات در برخی روایات وجود دارد — قابل پذیرش نیست. در نتیجه این قید «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَ أَذْبُهُ» معتبر نخواهد بود و شاهد آن نبودن قید مذکور در روایات مشابه روایت کلینی که از شیخ طوسی نقل شده است می‌باشد.

اشکال دوم: در صورتی که آن نقل پذیرفته شود بین آن و روایات دیگری که مقید به موت شده است تعارض شکل می‌گیرد؛ زیرا ظهور روایاتی که مقید به قید موت شده، خصوصیت داشتن آن است، اما ظهور روایاتی که فاقد آن است دلالت بر عدم دخالت آن در حکم ندارد؛ در نتیجه این دو نقل تعارض و تساقط می‌کنند و باید رجوع به اصل عملی کرد. و نمی‌توان به صرف اینکه در برخی روایات قید موت اخذ شده برداشت کرد که در روایات مقیده نیز آن قید دخالتی در حکم ندارد؛ زیرا خلاف ظهور تعبیر «حتی مات» است. پس به نظر می‌رسد وجود قید «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَ أَذْبُهُ» قابل اثبات نیست؛ از این حمل مطلق بر مقید صحیح است و موضوع روایت «هرب با عدم دسترسی منتهی به مرگ» است.

دانسته است. ۲. این روایت در مرتبه دوم عاقله را ضامن دانسته است؛ در حالی که عاقله — الاقرب فالاقرب — طبق قاعده تنها در قتل خطای محضی که از طریق غیر اقرار و صلح ثابت شده باشد، ضامن است.^{۱۶} ۳. در مرتبه سوم طبق روایت اول امام یا همان بیت المال ضامن دانسته شده است در حالی که ضمان بیت المال خلاف اصل است؛ زیرا مطابق آیه شریفه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام/۱۶۴) و اصل شخصی بودن مسئولیت که یکی از بارزترین ویژگی های حقوق کیفری و برگرفته از همین آیه شریفه است، هر کس مسئول اعمال و کردار خویش است و شخص یا نهاد دیگری ضامن نیست.

توجه به این نکته لازم است که برای اثبات اعمیت موضوع نسبت به قتل و جنایت کمتر از آن نمی توان به عمومیت تعلیل تمسک کرد؛ زیرا یکی از شرائطی که به نظر می رسد برای تسری تعلیل لازم است، محفوظ بودن موضوع است. مراد از موضوع مکلف یا متعلق و یا متعلق متعلق نیست، بلکه مراد آن چیزی است که ثبوت آن به صورت یک امر مفروغ در نظر گرفته شده است و جمله در مقان تفهیم امر دیگری آمده است که البته این به حسب موارد تغییر می کند؛ مثلاً در دو مثال «لا تشرب الخمر لانه مسکر» و «لا تاکل الرمان لانه حامض» موضوع در این دو به ترتیب شرب و اکل است؛ لذا نمی توان بر اساس عمومیت تعلیل حکم اکل را به مثل «مس حامض» یا «شرب حامض» و یا «تزریق آن به عضله» و... تسری دارد. و در مثال دیگر نمی توان حکم شرب را به «استنشاق» یا «تنقیه» و مثل آن سرایت دارد. (ر.ک: نجفی بستان، ۱۴۴۳ق، صص. ۱۱۹ و ۱۱۸) از این رو در محل بحث نیز آن موضوعی که باید محفوظ شود قتل است، گرچه ممکن است نسبت به عمد بودن الغاء خصوصیت کرد و آن را به شبهه عمد و خطا محض تسری داد، اما تسری آن به جنایت کمتر از نفس صحیح نخواهد بود؛ زیرا در این صورت موضوع محفوظ نخواهد بود.

علاوه بر این مطلب ذکر نکاتی دیگر به عنوان شاهد بر عدم صحت الغاء خصوصیت حائز اهمیت است؛

^{۱۶} توجه به این نکته لازم است که حتی اگر مراد از «الاقرب فالاقرب» عاقله نباشد، بلکه نزدیکان ارث بر مقتول باشد؛ در این صورت هم تسری ضمان او به غیر از فرض روایت خلاف اصل است؛ زیرا در هیچ جای باب جنایات نزدیکان ارث بر ضامن دانسته نشده اند.

نکته اول: گرچه بر اساس روایت در صورتی که فردی مرتکب قتل شود و سپس فرار کند و از دسترس خارج شود یا فوت کند، حکم به ضمان ترتیبی جانی، سپس عاقله و در پایان و طبق برخی نقل ها بیت المال شده است، اما در بین فقیهان اختلاف است، و برخی بر این باورند که در این فرض حتی دیه هم ساقط است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۶۵، حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، صص ۳۳۰ و ۳۲۹؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۲۸۸؛ عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، صص ۳۲۰ و ۳۱۹؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۴۱۲)^{۱۷} لذا مشخص است که الغاء خصوصیت برای آنها روشن نبوده است. شاهد این مطلب این است که حتی محقق خویی که قول ایشان به عنوان شاهی برای الغاء خصوصیت ذکر شد، در فتوای خود «:إذا هرب القاتل فيما يشبه العمد فلم يقدر عليه أو مات، أخذت المدية من ماله، فإن لم يكن له مال فالمدية على الأقرب فالأقرب إليه.» (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۱) تنها نسبت به قتل عمد موجود در روایت الغاء خصوصیت کرده، اما نسبت به فرار و فوت چنین نکرده و برای آنها خصوصیت قائل شده است.

نقد چهارم (عدم اثبات عمومیت تعلیل)

بر فرض که از اشکالات سابق چشم پوشی کنیم به نظر می رسد اینکه در استدلال به عمومیت تعلیل تمسک شد و از قیود موجود در روایت الغاء خصوصیت شد صحیح نیست؛ چرا که این تعلیل در محل بحث عمومیت ندارد؛ لذا نمی توان آن را به جنایات کمتر از نفس و مطلق موارد عدم دسترسی تسری داد؛ چرا که در واقع حجیت عمومیت تعلیل و قاعده (العله تعمم و تخصص) از باب ظهور است؛ یعنی در مواردی مانند «لا تشرب الخمر لانه مسکر»، یا «لا تاكل الرمان لانه حامض»؛ در واقع عرف خصوصیتی برای خمر و انار قائل نیست و آن را به موارد دیگر نیز تسری می دهد؛ زیرا در واقع اسکار و حموضت به عنوان موضوع حکم قرار می گیرد و ظهور در آن دارد. اما در مواردی که چند خلاف اصل در مساله وجود دارد — که در نقد سابق گذشت — و سپس تعلیل ذکر می شود دیگر این علت ظهور در

^{۱۷} عبارت شیخ طوسی: إذا قتل رجل رجلاً وجب القود عليه فهلك القاتل قبل أن يستقادمه، سقط القصاص إلى الدية عند قوم، وقال آخرون يسقط القود إلى غير مال، وهو الذي يقتضيه مذهبنا.

عمومیت ندارد و نهایت کارکرد آن این است که تعلیل برای مورد روایت است؛ یعنی در واقع دلالت دارد که علت اینکه در مورد این روایت با وجود اینکه خلاف اصل وجود دارد حکم به دیه شده است از باب این است که خونی پایمال نشود.

نقد پنجم (عدم صحت ترتیب اخذ شده در روایت)

بر فرض که از اشکالات سابق چشم پوشی شود، نسبت به ترتیب ضمانی که در استدلال ذکر شده بود- ابتدا جانی ضامن است، سپس عاقله و در پایان بیت المال - سه نقد قابل ذکر است؛
نقد اول: احتمال دارد با وجود اختلاف در نقل روایات فراز «آذاه الامام» - بیت المال - از امام صادر نشده باشد؛ زیرا از بین پنج روایتی که در سابق ذکر شد، تنها روایت اول که نقل مرحوم کلینی بود مشتمل بر قید مذکور بود. لذا در این جا نیز همان بحث دوران بین زیادت و نقیصه مطرح می شود. و از آنجا که در آن مساله به نظر نگارنده وجهی برای تقدم اصل عدم زیادت بر عدم نقیصه وجود نداشت، اطمینان حاصل نمی شود که روایت مشتمل بر قید «آذاه الامام» باشد، علاوه بر اینکه ضمان بیت المال خلاف اصل است؛ از این رو در محل بحث نمی توان بیت المال را ضامن دانست، مگر اینکه از طریق ادله دیگر، ضمان آن ثابت شود.

نقد دوم: بر فرض که روایت همراه تعلیل و وجود قید «آذاه الامام» پذیرفته شود سوالی که مطرح می شود این است که این تعلیل ناظر به هر سه فراز - اموال جانی، سپس عاقله و در پایان بیت المال - است یا مختص مورد آخر است؟ ترتیب ذکر شده در اصل استدلال متوقف بر اثبات صورت اول است. اما در مورد اینکه تعلیل ناظر به کدام فراز است سه احتمال مطرح است؛ احتمال اول: تعلیل برای اصل دیه. احتمال دوم: تعلیل برای همه فرازها؛ در برخی روایات سه فراز بود که عبارتند از (أُخِذَتِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ وَ إِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا قَرَبَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ وَدَاهُ الْإِمَامُ)، و در برخی روایات دو فراز بود (أُخِذَتِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ وَ إِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا قَرَبَ) احتمال سوم: تعلیل برای فراز اخیر - در برخی روایات بیت المال و در برخی دیگر عاقله - .

کلام صاحب جواهر، آیت الله فاضل و تبریزی ناظر به احتمال سوم است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۳۲؛ لنکرانی، ۱۴۲۱ق؛ ص ۳۵۲؛ تبریزی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۷۱) ظاهراً در نظر محقق خوئی وجه دوم صحیح بوده که آن را به شبه عمد نیز با همه خصوصیات و همان ترتیب موجود در روایت سرایت داده است. (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۱) یعنی در واقع همه فقیهانی که حکم قتل عمد را با خصوصیاتش در مورد شبه عمد مطرح کرده اند به نظر می رسد باید تعلیل را ناظر به سه فراز دانسته باشند. و اینکه پاره ای دیگر از فقیهان حکم را مختص قتل عمد دانسته اند، گرچه تصریح نکرده اند، برداشت آنها این بوده که تعلیل ناظر به اصل ثبوت دیه است؛ یعنی روایت با وجود اینکه موارد خلاف اصل در آن زیاد است و ممکن است کسی برداشت کند که دیه نباید پرداخت شود، تنها برای رفع این توهم می فرماید: اگر پرداخت نشود خون مسلمان پایمال می شود در نتیجه دیه باید پرداخت شود و برای آن ترتیبی قرار داده است.

شاهد و دلیلی که برای وجه اول قابل ذکر است این است که با توجه به خلاف اصل هایی که در مورد روایت است و سابقاً به آن اشاره شد، گفته شود حضرت در این مورد خواسته با این تعلیل دیه را ثابت بداند. دلیلی که برای احتمال دوم قابل ذکر است، این است که عدم ابطال با تحقق هر یک از این موارد محقق می شود و انگار سه مورد ذکر شده هر یک جزئی از یک حقیقت برای جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان است و در نتیجه تعلیل ناظر به مجموع آنهاست. در واقع شبهه استثناء عقیب جمل متعدد است که در مثل «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُمْحَصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (النور/۴ و ۵) برخی از اصولیین بر این باورند که استثناء برای همه جمل قبل است و تخصیص آن به مورد اخیر نیازمند قرینه است. (طوسی، العده، ج ۱، ص ۲۲۱) شاهد برای قول سوم دو امر می تواند باشد، نخست اینکه در استثناء عقیب جمل متعدد که مانند محل بحث است، استثنا از باب ظهور یا قدر متیقن ناظر به جمله اخیر باشد، چنانچه برخی از اصولیین معتقدند. (حسینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۲۴۹؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۲۴؛ عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، صص ۵۴۳ و ۵۴۱) دوم اینکه بحث

ابطال دم که در تعلیل «لا یبطل دم امرء مسلم» ذکر شده است، نسبت به فراز اخیر معنا پیدا می‌کند؛ یعنی اگر بعد از فقدان مال جانی و عاقله بیت المال نیز ضامن نباشد ابطال محقق می‌شود، یعنی بر فرض که بتوان ابطال را نسبت به فرازهای قبل هم مطرح کنیم این ابطال تعلیقی است یعنی در صورتی است که جزء بعد نیز محقق نشود، اما ابطال حقیقتاً با فراز اخیر محقق می‌شود و لذا اگر بیت المال دیه فرد را پرداخت کند ابطال محقق نمی‌شود.

در بررسی احتمالات فوق باید دقت داشت، اینکه برای احتمال دوم و دلیل اول احتمال سوم بحث استثناء عقیب جمل متعدد مطرح شد به نظر صحیح نمی‌باشد؛ چرا که پیش فرض بحث استثناء عقیب جمل متعدد آن است که چند جمله مستقل و مجزا از هم باشد، اما در محل بحث در واقع واحد مجموعی داریم و نمی‌توان گفت یکی از دیگری مستقل است؛ یعنی شارع در فرض قتل عمد و فرار یا فوت قاتل، در مرتبه اول قاتل و سپس عاقله و در پایان بیت المال را ضامن دانسته است. از این رو احتمال دوم و دلیل اول احتمال سوم صحیح نیست، حتی در صورتی که مساله شبیه بحث استثناء تلقی شود، باز هم به دلیل اینکه در بحث استثناء مختار نویسنده رجوع استثناء به جمله اخیر از باب قدر متیقن است در محل بحث نیز تعلیل ناظر به جمله و فراز اخیر خواهد بود، که در این صورت در مورد قتل شبه عمد و خطای محض و جنایات کمتر از نفس که محل بحث است، نمی‌توان ضمان ترتیبی به صورتی که ذکر شد را پذیرفت. در هر صورت احتمال اول و احتمال سوم - با توجه به دلیل دوم آن - قابل اعتناست؛ لذا اگر ظهور در احتمال سوم نداشته باشد، مجمل خواهد شد. و در هر صورت ترتیب ذکر شده در استدلال که مستفاد از روایت بود، صحیح نمی‌باشد؛ زیرا در جنایات کمتر از نفس یا باید فقط بیت المال ضامن باشد، یا این روایت هیچ نظارتی نسبت به شخص یا نهاد ضامن در جنایت کمتر از نفس نخواهد داشت و از این حیث مجمل می‌شود.

اما در هر صورت این شبهه مطرح است که به دلیل خلاف اصل بودن ضمان عاقله و بیت المال نمی‌توان حکم موجود در قتل عمد را به شبهه عمد چه قتل و چه جنایات کمتر از آن نیز سرایت داد. و باید به مواردی که در روایات پیرامون آن آمده است بسنده کرد، علاوه بر اینکه ضمان بیت المال که یک

شخصیت حقوقی محسوب می‌شود نیز صحیح نیست؛ زیرا ضمان برای شخصیت حقیقی است مانند اینکه فرد الف به فرد ب خسارتی وارد کند که مسئول جبران آن خواهد بود، و باید به مواردی که در روایات در مورد ضمان بیت المال آمده بسنده کرد.

۲-۱-۲ تقریب دوم (عمومیت تعلیل فراز "فلم یقدر علیه")

راه دیگر تمسک به روایات ذکر شده برای اثبات ضمان ترتیبی جانی، عاقله و سپس بیت المال این است که به فراز « فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ » که در همه روایات وجود دارد، استدلال شود. بدین توضیح که این عبارت به منزله تعلیل است؛ زیرا «فاء» موجود در این تعبیر به معنای نتیجه قبل است؛ یعنی کسی که فرار کند به صورتی که دسترسی به او امکان نداشته باشد. بر این اساس آنچه که حقیقتاً موضوع حکم ضمان ترتیبی در این روایت است، عدم قدرت و عدم دسترسی بر اوست. چنانچه در مثل «لا تشرب الخمر لانه مسکر» و «لا تاکل الرمان لانه حامض» اسکار و حموضت در واقع موضوع حکم حرمت شرب و حرمت اکل است. در نتیجه از آنجا که «العله تعمم و تخصّص» در هر فرضی که دسترسی به جانی امکان نداشته باشد ترتیب ضمان ذکر شده در روایت مطرح خواهد شد. بر این اساس قتل عمد، فرار یا فوت ذکر شده در روایات خصوصیتی نخواهند داشت. و می‌توان حکم مساله را به فرض غیر قتل عمد و حتی جنایات کمتر از نفس و به غیر مورد فرار یا فوت از مواردی که دسترسی به جانی امکان ندارد تسری داد. سابقاً گفته شد شاید مانند آیت الله موسوی اردبیلی که در پاسخ استفتاء ذکر شده در سابق ضمان ترتیبی را مطرح کرده اند یک وجه آن این باشد که قید ذکر شده را به منزله تعلیل و در واقع موضوع اصلی حکم در نظر گرفته است.

۱-۲-۲-۱ نقد و بررسی تقریب دوم

اشکال سوم و چهارمی که به تقریب اول وارد بود، در این جا نیز مطرح است. اشکال دیگر این است آنچه مستفاد از این روایت و موافق ظاهر است این است که «فلم یقدر علیه» از متمّمات فرار است و همگی مقید به فوت شده اند. در واقع در مورد قید «فلم یقدر علیه» دو برداشت قابل ذکر است؛ یکم اینکه این قید، قید موضوع باشد و دخیل در حکم باشد که در اصطلاح به آن «حیثیت تقییدیه» گفته

می‌شود، دوم اینکه این قید موضوع حکم نیست، بلکه علت بار شدن حکم بر موضوع را بیان می‌کند و به اصطلاح «حیثیت تعلیلی» است. آنچه ظاهر است این است که این قید «حیثیت تقییدیه» و از متممات فرار است، و ظهوری در حیث تعلیلی ندارد. اینکه گفته شد «فاء» برای نتیجه است به نظر خلاف ظاهر است؛ زیرا این فاء برای عطف است؛ یعنی کسی که فرار کند و دسترسی به او امکان نداشته باشد. البته خصوصیات عطف در فاء در این جا نیز ملحوظ است، یعنی ترتیب بین معطوف و معطوف علیه وجود دارد اما فاصله خیلی کم است؛ چنانچه وقتی گفته می‌شود «جاء زید فعمرو»؛ یعنی عمرو بلافاصله بعد از زید آمد؛ در این جا نیز وقتی فرار اتفاق افتاده است از بعد آن دسترسی به جانی دیگر ممکن نیست. ظهور اولیه عبارت بیشتر فقیهان نیز چنین است که قید مذکور را حیث تقییدی در نظر گرفته‌اند؛ لذا حتی مثل محقق خویی که از تعلیل «لا یبطل دم امرء مسلم» در قتل شبه عمد استفاده کرده، از تعلیل فراز «فلم یقدر علیه» استفاده نکرده است. در صورتی هم که این تحلیل پذیرفته نشود به نظر می‌رسد لا اقل عبارت «فلم یقدر علیه» مجمل است و نمی‌توان ظهور آن در «حیثیت تعلیلی» را مسلم انگاشت و بیان داشت که موضوع واقعی «عدم دسترسی» است چنانچه در مثل «لا تشرب الخمر لانه مسکر» و «لاتاکل الرمان لانه حامض» اسکار و حموضت در واقع موضوع حکم حرمت شرب و حرمت اکل است.

۲- رویکرد قانونگذار ایران

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۲۶۰ حکم مساله را در قتل عمد مشخص کرده بود و ضمان ترتیبی جانی (اموال اول)، الاقرب فالاقرب و اگر نزدیکانی نداشت یا توان مالی نداشتند،

مسئولیت بیت المال را پذیرفته بود.^{۱۸} همین مفاد در ماده ۳۱۳ این قانون نیز منعکس شده بود و در آن علاوه بر قتل عمد، حکم قتل شبه عمد را نیز مانند عمد محسوب کرده بود.^{۱۹}

اما قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ حکم قتل عمد، شبه عمد و خطا را به ترتیب در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ بیان کرد. در ماده ۴۳۵ در فرض قتل عمد و فرار یا فوت جانی، همان ترتیب قانون سابق را پذیرفته، اما در جنایت کمتر از نفس در ابتدا جانی (اموال جانی) را ضامن می‌داند، و اگر مالی نداشت بیت المال مسئول پرداخت دیه است.^{۲۰} در جنایت شبه عمد^{۲۱} و خطایی که جانی مسئول پرداخت دیه است^{۲۲}، چه در قتل و چه جنایت کمتر از آن در ابتدا جانی (اموال او) ضامن است و اگر مالی نداشت نوبت به ضمان بیت المال می‌رسد.

چند تفاوت بین قوانین سال ۱۳۷۰ و سال ۱۳۹۲ در محل بحث وجود دارد؛

۱. در سال ۱۳۹۲ حکم قتل خطا نیز در ماده ۴۷۵ بیان شده است، برخلاف قانون سال ۱۳۷۰ که مسکوت بود.

۲. در سال ۱۳۹۲ به جای استفاده از واژه نزدیکان یا «الاقرب فالاقرب» واژه عاقله را به کار برده است، که این می‌تواند برگشت از نظریه سال ۱۳۷۰ باشد؛ زیرا چنانچه در سابق گفته شد بین

^{۱۸} هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیکترین خویشان او بنحو الاقرب فالاقرب پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند دیه از بیت المال پرداخت می‌گردد.

^{۱۹} دیه عمد و شبه عمد بر جانی است لکن اگر فرار کند از مال او گرفته می‌شود و اگر مال نداشته باشد از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر بستگانی نداشته باشد یا تمکن نداشته باشد دیه از بیت المال داده می‌شود.

^{۲۰} هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل، دیه بر بیت المال خواهد بود...

^{۲۱} در جنایت شبه‌عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار به مرتکب دسترسی نباشد، دیه از مال او گرفته می‌شود و در صورتی که مال او کفایت نکند از بیت المال پرداخت می‌شود.

^{۲۲} در جنایت خطای محض در مواردی که پرداخت دیه بر عهده مرتکب است اگر به علت مرگ یا فرار، دسترسی به او ممکن نباشد دیه جنایت از اموال او پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد دیه از بیت المال پرداخت می‌شود.

فقیهان اختلاف است که مراد از «الاقرب فالاقرب» موجود در روایت عاقله است یا نزدیکان غیر عاقله، که به نظر نگارنده این عدول صحیح است.

۳. در سال ۱۳۷۰ حکم مساله در فرض قتل را چه در قتل عمد و چه شبه عمد یکسان دانسته بود و همان ترتیب موجود در روایت ابی بصیر را پذیرفته بود، اما در سال ۱۳۹۲ حکم مذکور را تنها در فرض قتل عمد پذیرفته است. اما در فرض قتل شبه عمد و خطا در صورتی که خود فرد ضامن باشد، عاقله را مسئول ندانسته است، بلکه در ابتدا خود جانی ضامن است و اگر مالی نداشت بیت المال مسئول پرداخت دیه است.

۴. در سال ۱۳۹۲ فوت را در کنار فرار به عنوان موضوع مستقل برای حکم به دیه قرار داده است، اما در سال ۱۳۷۰ فوت را از مقیدات فرار قرار داده بود و مقرر می داشت اگر فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، دیه پرداخت می شود.

۵. در سال ۱۳۹۲ حکم مساله در فرض جنایت کمتر از نفس که محل بحث است در فرض عمد مطرح شد و در آن مقرر شد که در ابتدا جانی ضامن است و اگر مالی نداشت، بیت المال مسئول پرداخت دیه است، اما این امر در قانون سال ۱۳۷۰ مسکوت مانده بود.

در پایان ذکر چند نکته پیرامون مواد حائز اهمیت است؛

نکته اول: در مواد مذکور مشخص نشده است که در صورت فرار جانی تا چه مدت باید صبر کرد تا بتوان دیه را از بیت المال گرفت. به نظر می رسد این یک امر عرفی است و تشخیص آن به دست قاضی است، لذا ممکن است در موارد مختلف زمان های مختلف در نظر گرفته شود. این سوال از شورای عالی قضایی سابق پرسیده شده بود و نظر فوق بیان شده بود، اما اضافه می کرد که در هر صورت در قتل عمد نمی توان قبل از پایان سال کل دیه و در قتل شبه عمد بیشتر از نصف دیه را از بستگان یا بیت المال گرفت، چنانچه در فرض وجود جانی همین حکم وجود داشت. (پاسخ و سوالات از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوق شورای عالی قضایی، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ص ۲۱)

نکته دوم: لازم به ذکر است که فرار در ماده قانونی مطلق است و فرار در همه مراحل دادرسی را شامل می‌شود. این برداشت در نظریه مشورتی شماره ۷/۱۲۱۶-۱۳۷۵/۳/۲۰ اداره حقوقی قوه قضاییه که بر مبنای قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) صادر شده بود و همچنین در بیان نویسندگان و شارحین قانون مجازات اسلامی در ذیل ماده ۴۳۵ منعکس شده است.^{۲۳}

نکته سوم: یکی دیگر از نویسندگان حقوقی در شرح مواد مورد بحث اشعار می‌دارد: «در تبدیل قصاص به دیه به واسطه فرار یا فوت فرقی ندارد که مرتکب دستگیر شده و فرار کند یا دستگیر نشده باشد، همانگونه که فرقی ندارد پس از صدور حکم به محکومیت به قصاص و قبل از اجرای آن فرار کند یا قبل از صدور حکم. در هر حال اطلاق ماده کلیه صور مذکوره را در بر می‌گیرد.» ایشان در ادامه می‌نویسد: «در رابطه با مرگ تفاوتی ندارد که بلافاصله پس از ارتکاب جرم بمیرد یا پس از مدتی و یا پس از محکومیت بمیرد همان گونه که نوع مرگ اعم از طبیعی یا غیرطبیعی و خودکشی تفاوتی ندارد.»^{۲۴}

نکته چهارم: مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، فقط شامل لزوم پرداخت دیه بوده و ارش را در فرض فرار یا مرگ جانی در بر نمی‌گیرد. (حجتی و باری، ۱۳۸۹ش، ص ۱۹۰)

نکته پنجم: گروهی معتقدند در فرض پیدا شدن جانی بعد از پرداخت دیه از بیت المال، امکان رجوع به او وجود دارد. (حجتی و باری، ۱۳۸۹ش، ص ۱۹۰)

نتیجه گیری

این نوشته به واکاوی مستند ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی پرداخت؛ چرا که قانونگذار جمهوری اسلامی ایران در ماده ۲۶۰ و ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ این نظریه را در قتل عمدی و شبه عمدی پذیرفته بود. اما در ماده ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با حذف ضمان نزدیکی که ارث می‌برند،

^{۲۳} ر.ک: شکری، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی، ص ۸۷۱ تا ۸۷۳.

^{۲۴} زراعت، شرح مختصر قانون مجازات اسلامی ۹۲، ص ۵۰۷.

ترتیب ذکر شده را نپذیرفته و تنها به ضمان جانی و سپس بیت المال حکم کرده است. در این نوشته بر اساس عمومیت «لا یبطل دم امرء مسلم» و «فلم یقدر علیه» که در روایات ذکر شده بود تلاش شد این نظریه ثابت شود و نتایج ذیل حاصل آمد؛

۱. ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی صحیح نیست، و عمومیت تعلیل در دو فراز «لا یبطل دم امرء مسلم» و «فلم یقدر علیه» نمی‌تواند آن نظریه را ثابت کند.

۲. واژه دم در تعلیل «لا یبطل دم امرء مسلم» شامل جنایت کمتر از نفس نمی‌شود، بلکه مجمل است و قدر متیقن آن قتل است.

۳. مبنای قانون‌گذار در سال ۱۳۹۲ که در جنایت کمتر از نفس در فرض فرار یا فوت جانی، ابتدا خود جانی را ضامن دانسته و اگر او مالی نداشت، بیت المال را مسئول پرداخت دیه دانسته، صحیح نمی‌باشد. بلکه نظریه صحیح این است که تنها خود جانی ضامن است و عاقله یا بیت المال هیچ مسئولیتی نسبت به جانی نخواهند داشت.

۴. در مورد موضوع روایت رویکرد قانونگذار در ماده ۲۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ صحیح بود، نه آنچه در قانون سال ۱۳۹۲ ذکر شده است.

بر اساس بنیاد مطالب پیش گفته به قانونگذار پیشنهاد می‌شود: در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی در همه صور عمد، شبه عمد و خطایی که خود جانی ضامن است، تنها جانی را ضامن بداند، و اینکه اگر جانی اموالی نداشت بیت المال را مسئول پرداخت دیه دانسته، صحیح نیست از این رو لازم است مواد ۴۳۵ (جنایت عمدی)، ۴۷۴ (جنایت شبه عمدی) و ۴۷۵ (جنایت خطایی) که مربوط به این امر است اصلاح شود.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان (جلد ۱۲). قم: دفتر

- انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق). کتاب المکاسب (جلد ۲). قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۳. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق). کفایه الاصول (جلد ۱). قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۴. بای، حسینعلی (۱۴۰۲ش). پرداخت دیه از بیت المال. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.
۶. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۶ق). تنقیح مبانی العروه — القصاص — دار الصدیقه الشهیده سلام الله علیها. قم: دار الصدیقه الشهیده سلام الله علیها.
۷. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۸ق). تنقیح مبانی الأحکام — کتاب الدیات. قم: دار الصدیقه الشهیده سلام الله علیها.
۸. حائری طباطبائی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل (جلد ۱)، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۹. حجتی و باری، سید مهدی و مجتبی (۱۳۸۹ش)، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی، تهران: دادستان و میثاق عدالت.
۱۰. حرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة (جلد ۲۰). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. حسینی، سید مرتضی (۱۳۷۶ش). الذریعه الی علم الاصول (جلد ۱). قم: دانشگاه تهران.
۱۲. حلّی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (جلد ۳). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ج ۴). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام (جلد ۳). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. حلّی، حسن بن علی (۱۳۸۱ق). خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال. تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعة فی احکام الشریعة (جلد ۹). قم: دفتر انتشارات

اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۷. خمینی، سید روح الله (بی نا). تحریر الوسیله (جلد ۲). قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.

۱۸. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۱۵ق). المكاسب المحرمه (جلد ۲). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره.

۱۹. خویی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۱۷ق). أحكام الرضاع فی فقه الشیعه. بی جا: المنیر للطباعة و النشر.

۲۰. خویی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۱۸ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. (جلد ۲) قم: تحت اشراف جناب آقای لطفی.

۲۱. خویی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۲۲ق). مبانی تکملة المنهاج (جلد ۲). قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره.

۲۲. خویی، سید ابو القاسم موسوی (بی نا). مصباح الفقاهة. بی جا.

۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن (جلد ۱). بیروت: دار العلم.

۲۴. روحانی، سید صادق حسینی (۱۴۱۲ق). فقه الصادق علیه السلام (جلد ۲۶). قم: دار الكتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام.

۲۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶ق). أنوار الفقاهة - كتاب التجارة. قم: انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.

۲۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۸۶ق). علل الشرائع. قم: کتابفروشی داوری.

۲۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه (ج ۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیه (جلد ۷). تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

۲۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار (جلد ۴). تهران: دار الكتب الإسلامية.

۳۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی (جلد ۳). بیروت: دار الكتاب العربی.

۳۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳). رجال الطوسی، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم مؤسسه النشر الاسلامی.

۳۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام (جلد ۱۰). تهران: دار الكتب الإسلامية.

۳۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). العدة فی اصول الفقه (جلد ۱). قم: محمدتقی علاقبندیان.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۰ق). فهرست کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول. قم: مکتبه المحقق الطباطبائی.
۳۵. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۴ق). غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد (جلد ۴). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۶. عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام (جلد ۱۵). قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۳۷. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ق). نهاية الأفكار (جلد ۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم).
۳۸. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: موسسه دار الهجرة.
۳۹. قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹ق). الکافی (جلدهای ۱، ۷ و ۱۴). قم: الطبع الاسلامی.
۴۱. لنکرانی، محمد فاضل موحدي (۱۴۲۱ق)، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - القصاص. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۴۲. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش). فهرست اسماء مصنفی الشیعة (رجال النجاشی). قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۴۳. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلدهای ۴۲ و ۴۳). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۴. نجفی (بستان)، جعفر (۱۴۴۳ق). العلة و الحکمة، قم: موسسه السبطين العالمیة.